

ترجمه می‌کنم، پس زنده‌ام*

هوارد گولدبلات
ترجمه اعظم استاجی

* مترجم خوب وجود ندارد. بهترین مترجمان مرتکب بدترین اشتباهات می‌شوند. هر مترجمی را هرچقدر هم که دوست داشته باشم، باز نمی‌توانم چشم‌پسته به او اعتماد کنم.

* ای مترجمان ما را بدنام نکنید!

* "Traduttore = traditore" (مترجم = خیانتکار).

این افرادی که همه دوست دارند از آنها متنفر باشند چه کسانی هستند، و اگر این قدر خطا کارند چگونه از مجازات خطای خود قسر در می‌روند؟

باید اعتراف کنم من یکی از این افراد هستم. من یک مترجمم.

و متهم‌کنندگان ما چه کسانی هستند؟ اولین نقل قول تفقدآمیز از ایساک باشویس سینگر است. او بعدها (۱۹۷۸) وقتی به لطف انبوهی از مترجمان جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد، لحن خود را تغییر داده، اظهار داشت: "از آنجا که هر زبان حقایق خاص خود را دارد، ترجمه روح تمدن است."

بعد از او نوبت به میلان کوندررا، آفت جان جامعه مترجمان، می‌رسد که همچون ماری که پوست می‌اندازد مترجمان را از خود دور می‌کند. گفته می‌شود کوندررا همان قدر که وقت صرف نوشتن می‌کند، همان قدر هم وقت صرف بازنگری ترجمه‌های خارجی آثارش می‌کند. (در نقل قول بالا، او از مترجمی انتقاد می‌کند که هرازگاه از کلمه مترادف استفاده می‌کند) و سرانجام باید سپاسگزار ایتالیایی‌ها باشیم که به ما گوشزد می‌کنند ترجمه خیانت است. بالاخره ترجمه کاری ارزشمند هست یا نیست؟

البته که ترجمه کار ارزشمندی است. پوشکین ما مترجمان را "قاصدان روح انسان" می‌نامد و گوته ترجمه ادبی را "یکی از مهمترین و ارزشمندترین حرفه‌های دنیا" می‌داند. اما عصر آنها عصری مهربانتر و آرامتر بود. جای شگفتی است که در عصر ما خورخه لوئیس بورخس که رابطه‌اش با مترجم انگلیسی آثارش، نورمن توماس دی جیوانی، بی‌شابهت به رابطه‌ی آدم‌های رمان‌های استفان کینگ نیست بالحنی مثبت چنین نوشته است: "کار مترجم دقیق‌تر و تهذیب‌یافته‌تر از کار نویسنده است: مترجم مسلماً بعد از نویسنده می‌آید. ترجمه مرحله پیشرفته‌تری از نوشتن است."

به تجربه می‌دانم بیشتر نویسندگان مردان و زنانی را که کارشان باز نویسی آثار آنها به دیگر

* از همکار عزیز آقای کریم امامی که این مقاله را برای ما فرستادند تشکر می‌کنیم. عنوان اصلی مقاله عبارت است از The writing

life برگرفته شده از: washingtonpost.com، مورخ ۲۸ آوریل ۲۰۰۲.

زبانهاست — باز نویسی جوهر ترجمه است — لااقل تحمل می‌کنند. اما در موارد نادری هم پیوندی شخصی بین نویسنده و مترجم برقرار می‌گردد، این پیوند ممکن است مثل رابطه امبر توآکو و ویلیام ویور سازنده و صمیمانه یا مثل رابطه بورخس و دی جیوانی مخرب باشد. در مواردی نیز شنیده شده است که نویسنده با مترجم خود از دواج کرده است! منظور خوزه ساراماگو و مترجم آثارش از زبان پرتغالی به اسپانیایی، پیلاز دل‌ریو، است که به خوبی و خوشی در جزیره‌ای دورافتاده با یکدیگر کار و زندگی می‌کنند. من تعدادی از داستان‌نویسانی را که آثارشان را از زبان چینی ترجمه کرده‌ام در زمهره‌ی دوستانم به حساب می‌آورم. بخشی از این دوستی حاصل اعتمادی است که این نویسندگان به من دارند — تعداد کمی از آنها انگلیسی می‌دانند — و بخش دیگر ناشی از تمایل خود آنهاست که به سؤالات اجتناب‌ناپذیر من در مورد مشکلات و حتی خطاهای متن آنها پاسخ گویند. به‌عنوان مثال، مویان که کتابش با عنوان "سُرغوم" های سرخ" (Red Sorghum) در اوایل دهه نود برایش معرفت بین‌المللی به همراه آورد یکی از آن انسان‌های بزرگواری است که وقتی مترجمش به تحسین اثرش می‌پردازد او نیز کار مترجمش را تحسین می‌کند. مویان که به‌خوبی می‌داند امکان تطابق یک‌به‌یک بین چینی و انگلیسی وجود ندارد، به روشن ساختن جنبه‌های مبهم تاریخی و فرهنگی اثرش بسیار کمک می‌کند. او این واقعیت اجتناب‌ناپذیر را درک کرده است که ترجمه تنها می‌تواند مکمل متن اصلی باشد، نه رونوشت دقیقی از آن. با این حال با آنکه نویسندگان عموماً درک می‌کنند که برای ایجاد تأثیر مشابه و کسب بیشترین مخاطب در فرهنگ جدید، مترجم باید ابتکار عمل و آزادی بیشتر داشته باشد، رابطه‌ی نویسنده و مترجم نمی‌تواند شکننده نباشد. تمایل به داشتن مخاطب بیشتر اغلب با نادیده گرفتن ضرورت ترجمه دقیق، تحقیر آن، یا تلفیقی از این دو توأم است.

شنیده‌ام یکی از نویسندگانی که کتابش را به‌خوبی ترجمه کرده بودم تصور می‌کرده است کسی که نامش به‌عنوان مترجم زیر نام نویسنده روی صفحه‌ی عنوان کتاب آمده است، کار ترجمه را به دانشجویان چینی‌اش محول کرده و بعد صرفاً با ویرایش ترجمه‌های دانشجویانش، آن را به چاپ سپرده است. من این نویسنده را ندیده‌ام اما گمان می‌کنم او و کسان دیگر که اینطور فکر می‌کنند، باور ندارند که ممکن است کسی باشد که با هر دو زبان به‌خوبی آشنا باشد و کار خود را چیزی فراتر از تکلیف دانشجویی بداند و به موفقیت آن مباحث کند. البته ممکن است نویسنده برای این باور خود دلایلی داشته باشد. به یاد می‌آورم سال ۱۹۸۱ وقتی در دانشگاه کالیفرنیا درس می‌دادم، داستان مشابهی را از یک دانشجوی دوره‌ی کارشناسی شنیده بودم. او نقل می‌کرد که در برنامه ترجمه "مخمصه" جوزف هلر به زبان چینی مشارکت داشته است. سرپرست برنامه که تنها یک نسخه از کتاب را در دست داشته، با جدا کردن فصل‌های کتاب از یکدیگر به هر دانشجو ترجمه یک فصل را محول کرده است. "چه ایرادی دارد؟

ترجمه است دیگر!

مثال دیگری بزنم. شرکت نفت موبیل ترجمه کتابی درباره‌ی اصلاحات اقتصادی را که برنده جایزه نوبل بوده به من واگذار کرد (مترجم همیشه حق انتخاب ندارد). نویسنده از دنیای بیرون اطلاعی نداشت مگر فقط با نام چینی ام می‌شناخت. در طول ماه‌هایی که مشغول ترجمه بیش از ششصد صفحه نشر اداری و فنی کتاب بودم، چندین بار با نویسنده به زبان چینی صحبت و مکاتبه کرده بودم. سرانجام بعد از فراهم آوردن فهرستی از اصطلاحات محلی و مفاهیمی که با آنها ناآشنا بودم طی نامه‌ای از او تقاضای کمک کردم. پس از آنکه نویسنده فهمید که من چینی نیستم به این نتیجه رسید که من اصلاً چینی بلد نیستم. پاسخ نامه اگر خطاب به یک بچه ده ساله نوشته شده بود مؤذبانه‌تر بود.

مترجمان ممکن است با این نظر جورج استاینر موافق باشند که "نود درصد ترجمه‌ها کارآمد نیستند." این توافق صرفاً اذعان به این نکته است که وقتی نوشته‌ای به قالب زبانی دیگر در آید بناچار دچار تغییر می‌گردد اما سخن استاینر معیاری برای ارزیابی کیفیت کار ما نیست. ترجمه کارآمد نیست، قبول، اما اگر قرار است یک نوشته خوب در زمان و مکان تداوم یابد تنها انتخابی که در پیش رو داریم همین ترجمه است.

وقتی نوشته‌ای به زبان اصلی منتشر می‌گردد در بُعد زمان متوقف می‌شود درحالی‌که ترجمه به صورت طرحی ناتمام باقی می‌ماند. برخلاف تصنیف‌های موسیقی یا نمایشنامه‌ها، داستان و شعر را برای خلق یا اجرای دوباره نمی‌نویسند. در واقع آنها از یک نظر بی‌بدیلند. با این حال برای داشتن مخاطب بیشتر ناچاریم نسخه بدل آنها را خلق کنیم. اما مسأله این است که چگونه مترجمان به خلق این نسخه می‌پردازند و چگونه با ظرایف روابط بین فرهنگی کنار می‌آیند.

یک نمونه از این ظرایف واژه چینی ketou است. این واژه که معنای تحت‌اللفظی آن سر خود را محکم به زمین کوبیدن است از معدود واژه‌های چینی است که به شکل kowtow (کرنش کردن، بی‌چون و چرا اطاعت کردن) به واژگان انگلیسی راه یافته است. اما خوانندگان غربی با گستره‌ی بافت‌ها، ظرایف معنایی و حال و هوای خاص این واژه در زبان چینی آشنایی ندارند. کرنش کردن ممکن است از سر احترام، ترس، تأسّف، یا از باب قدردانی و غیره باشد. مترجم مجبور است در هر مورد هریک از این معانی را به شیوه‌ای دقیق و مناسب به زبان مقصد برگرداند.

برخی زبانها در برابر ترجمه دقیق مقاومت می‌کنند زیرا برای کلمات متن مبدأ یا معادلی وجود ندارد یا معادلهای موجود عمق معانی رانمی‌رسانند. برخی مواقع هم ترجمه چنان اعتباری به یک اثر می‌بخشد که خود نویسنده هم تصورش را نمی‌کرده. گابریل گارسیا مارکز گفته است که ترجمه‌ی انگلیسی صد سال تنهایی به قلم گرگوری راباسا را به اصل اسپانیایی اش ترجیح می‌دهد. و پاسخ راباسا این بود که: "این بیشتر تمجیدی است از زبان انگلیسی تا از ترجمه من." جیمز تربر به شیوه دیگری به این مسأله می‌نگرد. وقتی یکی از خواننده‌های فرانسوی آثارش به او گفت که داستانش به زبان فرانسه خواندنی‌تر است

چنین پاسخ داد: "بله، در زبان انگلیسی معمولاً حق مطلب ادا نمی‌شود". گاهی از من می‌پرسند چرا ترجمه می‌کنم چرا که به نظر بسیاری از مردم ترجمه کار بی‌اجر و مزدی است. از من می‌پرسند چرا خودم داستان نمی‌نویسم، به نظر آنها من زندگی جالبی داشته‌ام و باید بتوانم داستان بنویسم. در جواب تنها می‌توانم بگویم همه‌ی مترجمان داستان‌نویس نیستند و من ترجمه را هنری کم‌اهمیت‌تر از نوشتن نمی‌دانم. ترجمه هنر دست یافتن به اثری بهتر از اصل است. پاسخ کوتاه و شخصی من به این سؤال این است که: ترجمه را دوست دارم، دوست دارم به چینی بخوانم، به انگلیسی بنویسم؛ چالش، ابهام و عدم قطعیت کار را دوست دارم، تنش بین خلاقیت و وفاداری و حتی مصالحه‌های اجتناب‌ناپذیر را دوست دارم و هر از گاهی به اثری چنان گیرا برمی‌خورم که وجودم از اشتیاق پر می‌شود، اشتیاق برگرداندن اثر به انگلیسی. به سخن دیگر ترجمه می‌کنم تا زنده بمانم. این احساس که با وفاداری در خدمت هر دو زبان بوده‌ام رضایتی به من می‌دهد که باعث می‌شود با مسرت هر متن چینی خوب، بد و معمولی را به کتاب‌های انگلیسی خواندنی، قابل استفاده و حتی قابل فروش تبدیل کنم.

کتابنامه مقاله ساخت بدل و ترجمه آن

- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی، نشر قطره.
- انوری، حسن و احمد گوی، حسن. (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی (۲)، ویرایش دوم، انتشارات فاطمی.
- باطنی، محمدرضا (مترجم). (۱۳۶۹). ساخت و کار ذهن، فرهنگ معاصر.
- باغینی‌پور، مجید. (۱۳۷۶). "پیرامون بدل و انواع آن در فارسی"، مجله زبان‌شناسی، پیاپی ۲۲.
- خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۵۲). دستور زبان فارسی، انتشارات دانشگاه تبریز.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی. انتشارات اساطیر.
- صادقی، علی‌اشرف (و غلامرضا ارژنگ). (۱۳۵۷). دستور زبان فارسی، انتشارات آموزش و پرورش.
- صلح‌جو، علی. (۱۳۷۷). گفتمان و ترجمه. نشر مرکز.
- طالقانی، سیدکمال. (۱۳۵۴). اصول دستور زبان فارسی. انتشارات مشعل.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۴۸). دستور امروز. انتشارات صفی‌علیشاه.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۵). گفتارهایی درباره‌ی دستور زبان فارسی. انتشارات امیرکبیر.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۵۵). دستورنامه. انتشارات شرق.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. انتشارات دانشگاه فردوسی.
- وزین‌پور، نادر. (۱۳۵۶). دستور زبان فارسی. انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب.
- هاشمی میناباد، حسن. (۱۳۷۸). "یادداشت‌هایی درباره‌ی ترجمه (۲)" در فصلنامه مزجم، شماره ۳۰.
- Mc Cawely, J. D. (1982). *Parentheticals and Discontinuous Constituent Structure*.
- Palacas, Arthur L., (1993). 'Attribution semantics: linguistic worlds and point of view' in *Discourse Processes* 16, 239-277.